

# سخنی با زاکرین اباعبدالله (ع)

سفیرانی دکتر محمد رضا سنگری

تهیه و تنظیم: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ عاشورا  
کمیته پژوهش

[www.roozedahom.com](http://www.roozedahom.com)



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.  
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَائِكَ، أَلَسَّلَامُ عَلَى  
 الْمُرْمِلِ بَدْمَاءَ. أَلَسَّلَامُ عَلَى مَسْلُوبِ الْإِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ. أَلَسَّلَامُ عَلَى قَتِيلِ الْأَدْعِيَا وَالسَّلَامُ  
 عَلَى مَنْ بَكَتَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ.

سلام و تحیت و صلوات الهی بر دلها، ذهن ها، چشم ها و اعضای وجودی همه ی آنها می که عاشقانه، عارفانه و صادقانه در تحقق آرمان های الهی در مجموعه ی تاریخ تلاش کردند، ایثار و فداکاری کردند و به ما چراغ هایی دادند، تا در ظلمت نمایم و راه را بیابیم و سفینه های تا از موج خیز روزگاران به ساحل امن و سلامت برسیم.

سلام بر ابا عبدالله الحسین (ع)، یاران فداکارش، عاشورایش، آرمان هایش و بر همه ی کسانی که قلبشان بانام حسین (ع) می تپد و در گسترش این فرهنگ و طرح اندیشه ها و راه ابا عبدالله (ع) کوشش و جوشش و تلاش دارند. اجرشان با صاحب این روز که روز فرزند گرامی اوست (جمعه). عزیزی که روزی خواهد آمد تا راه نیمه تمام کربلا را تمامی ببخشد و آرمان ابا عبدالله (ع) را در گستره ی خاک تحقق بخشد. هم امت را اصلاح کند که ابا عبدالله (ع) در وصیت نامه ی خود که در دست مولای ما امام زمان (عج) است، فرمود: «أُرِيدُ لَطْلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي». من اراده کردم در امت جدم اصلاح ایجاد کنم. این اصلاح هم فردی است و هم خانوادگی و هم اجتماعی و هم سیاسی است. هم اقتصادی و هم فرهنگی است:

«أُرِيدُ لَطْلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي. أُرِيدُ أَنْ أَمُرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ.»

## رسالت مداحی

امام (ع) فهرستی از مسئولیت ها، آرمانها و خواسته های خود را در وصیت نامه اش، به دست ما سپرده است. تا ما هم به عنوان کسانی که نام زیبا و فاخر مداح و ذاکر ابا عبدالله (ع) را بر خویش داریم بدانیم که هر گاه تریبون و مجلس و محفلی و مخاطب هایی در اختیار داریم، خطوط اصلی مسئولیت ما در طول اجرای برنامه جزاینها نیست که: «أُرِيدُ لَطْلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي». آمده ایم این سخن را بگوییم: «أُرِيدُ أَنْ أَمُرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَأَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع).»

## آیا به وظیفه اصلی خود عمل کرده ایم؟

اگر کسی منبروتریبونی در اختیار داشت و بعد از اینکه برنامه را تمام کرد، یکی از اینها را انجام نداده باشد به اباعبدالله (ع) اقتدا نکرده است و خود را مخاطب وصیت اباعبدالله (ع) ندیده است.

### یک ویژگی مهم مداح

این نکته ای اساسی، کلیدی و مهم است که باید بدانیم و بنده بارها توصیه کرده ام و از دوستان عزیز این را خواسته ام. خصوصاً تأثیر ژرفی که دوستان عزیز مداح و ذاکر دارند. چرا که دست در قلب ها و دلها دارند و قلب ها را منقلب می کنند. اشک ها را جاری می کنند درست در آن لحظه و موقعیت بیش از هر کس دیگری که سخن بگوید اگر چه بسیار هم خطیب باشد و توانا می توانند تأثیر عمیق بگذارند.

### یک آسیب مداحی

گفتنی است متأسفانه روشی که امروزه در مداحی و ذاکری ما وجود دارد اصلاً همخوان با گذشته نیست. در گذشته معمولاً اول شروع به مداحی و ذکر مصیبت می کردند و بعد همان مداح شروع به صحبت می کرد. یعنی بعد از اشک ریختن تازه اصل مسئله شروع می شد نه اینکه تا اشک مردم سرازیر شد برنامه را تمام کنند. چون الآن دل مستعد است، قلب آماده است و زمینه فراهم شده است. هر چه به این قلب بدهی زمینه ی پذیرش وجود دارد. این شیوه در حال حاضر در کربلا و نجف هست. شما اگر در محافل آنها بروید، می بینید که مداح اول مرثیه می خواند. بعد از مقداری مرثیه خواندن شروع می کند یک روایت و نکته ای مطرح می کند و بعد هم ممکن است دوباره بحث را وصل کند به ذکر مصیبت و به آن گونه ی خاصی که بوده به بحث یا مرثیه خوانی خودش پایان بدهد.

مجال خیلی عزیزی است که انسان بدست می آورد خصوصاً در این روزها که خدا یک استعداد و آمادگی و یک چیزی که نمی دانم اسمش را چه بگذارم به انسان می دهد. شاید بهترین عنوانش همان باشد که خواجه ی راز، حافظ شیرازی می گفته است: «بنده طلعت آنیم که آنی دارد»

حضرت اباعبدالله یک آنی دارد. آنی که ما چون نمی دانیم چه نامی بر آن بگذاریم حافظ گفته "آن". یعنی شما ذیل این "آن" هر چه بلد هستید جمع کنید. حسین یک "آن" دارد که هیچ کس دیگر ندارد.

## جاىگاه و شأن مداح

شايد شما كتاب «خَصَائِصُ الْحُسَيْنِيَّةِ» از شيخ جعفر شوشترى را مطالعه کرده باشيد که شيخ در آنجا فهرست ارزشمندی از ویژگی های خاص اباعبدالله را آورده که هيچ معصوم ديگری اينها را ندارد. شما خدمت گذار چنین کسی هستيد و هر کس متصل به کسی باشد که برای خدا «آن» است خودش هم «آن» می شود. به این علت است که مداحان و ذاکران يك موقعیتی دارند که قابل قیاس با هيچ کسی نیست.

اگر من الان از شما پرسم که بزرگترین یار اباعبدالله (ع) بعد از بنی هاشم کیست شما چه کسی را معرفی می کنید؟ قطعاً همه ی شما خواهد گفت حبيب. يعنی نمی توانید کس ديگری را هم بگوئيد. حضرت حبيب فرمانده ی جناح چپ سپاه اباعبدالله (ع) است. کسی است که اباعبدالله (ع) کنار او همان حرفی را زد که کنار ابالفصل (ع) گفته بود. و اباعبدالله (ع) در مورد او جمله ای گفته است که این وصف را نمی شود برای کس ديگری گفت. اباعبدالله (ع) گفت: «تو فقيه امت بودی. خدایت رحمت کند که تو کسی بودی که هر سه روز يك بار (و در بعضی جاها هم گفته اند هر يك روز يك بار) قرآن را ختم می کردی.» و شما می دانيد که مزار حبيب مستقل از ديگران کنار مزار اباعبدالله قرار گرفته است. و حتی از مجموعه ی بنی هاشم يك نفر مزارش مستقل شده و آن هم مزار حضرت ابالفصل (ع) است. این پيرمرد مقامی پيدا کرده است که اگر شما در ورود به حرم امام حسين (ع) قبل از اباعبدالله (ع) زيارتش نكنيد، حتماً بعد از اباعبدالله (ع)، قبل از بقیه او را زيارت می كنيد. این چه شأن و مقام و منزلتی است؟ یکی از علمای بزرگ گفته است در عالم خواب جناب حبيب را ديدم. در باغی سبز و زيبا، که دريافتم این بهشت است، حضرت حبيب نشسته است و حور و غلامان اطرافش طواف می کنند. منزلتی داشت که مورد غبطه ی بعضی از پيامبران بود. آمدم و خدمت او نشستم و گفتم خوشا به سعادت تو که هيچ کس در زندگی منزلت تو را نيافت. در جوانی که موهايت سياه بود خدمت پيامبر بودی. (حبيب پير بود. نزديک به هشتاد سال سن داشت. جنگ بدر را دريافته بود و در جنگ بدر خدمت پيامبر اکرم (ص) شمشير زده بود و يار پيغمبر بود.) و خوشبخت تر از آن اينکه، در پيری موی سپيد تو پيش چشم پسر پيغمبر به خون سرت خضاب شد. این خیلی افتخار بود حالا بعد از این آرزوی داری؟. گفت بله. يك آرزو برايم باقی مانده است و آن اينکه به دنيا برگردم و ذاکری اباعبدالله (ع) را بکنم. در مجموعه ای باشم و دو بيت شعر برای اباعبدالله بخوانم. اگر خدا چنین فرصتی به من بدهد و برگردم به دنيا خیلی ممنون می شوم.

از این هم بالا تر؟! که: "هر کس به اخلاص دو بيت شعر برای حسين من بخواند خدا اجر صد شهيد را به او می دهد". حالا شما فکر کنید که يك مداح چه مقام و منزلتی دارد.

چیزهای عجیبی در کربلا است. حیف که نمی شود آنها را مطرح کنم. دوستان عزیز مداح، آنها را مطالعه کنند و در محافل خود مطرح کنند. حضرت اباعبدالله (ع) در کربلا خون جگرهایی خورد که از زخم های شمشیری که به او می زدند سخت تر و سنگین تر بود. نیش و کنایه می زدند. زخم زبان می زدند. مسخره می کردند ادا در می آوردند. زمانی که حضرت دستور دادند و خندق دور خیمه ها را روشن کردند، یکی از افراد دشمن آمد و کنایه ای به امام (ع) زد. این کنایه آن قدر برای اباعبدالله تلخ بود که دستش را به محاسن گرفت. سرش را بلند کرد و فرمود: خدایا اگر این حسین (ع) پیش تو آبرویی دارد او را همین جا به مجازات برسان. حضرت فرمود: «اللَّهُمَّ حُزَّهُ الی النار.» اسم آن فرد عبدالله بن حوزه بود. امام هم از اسمش استفاده کرد و اینچنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ حُزَّهُ الی النار.» یعنی خدایا او را در حصار آتش قرار بده.

نقل می کنند، وقتی آن شخص این جمله را از اباعبدالله (ع) شنید اسب را به تاخت آورد تا به امام ضربه بزند. اسب رم کرد و او را پرتاپ کرد. از اسب افتاد و پایش در رکاب گیر کرد. در آن لحظه جناب حبیب آمد و محکم ضربه ای به پای او زد این پا خون فشان و قطع شده اسب جسد او را آورد و درست در وسط آتش خندق انداخت. و نفرین امام بلافاصله در آنجا تأثیر گذار شد. در نقل دیگری داریم که شخصی به اباعبدالله (ع) یک نیش و کنایه زد، حضرت فرمود: آنچه آن که پسر فاطمه (س) را نیش زد خدا تو را نیش بزند. می گویند یک دفعه احساس کرد نیاز به قضای حاجت دارد. رفت گوشه ای نشست و همین که نشست عقرب بدترین نقطه ای بدنش را نیش زد و همان جا در کثافت افتاد و جان داد. در کربلا شش نفرین داریم که جای بررسی دارد. که ببینید گاهی اوقات زخم زبان چقدر سخت تر از زخم شمشیر و نیزه است. زخم شمشیر تاب آوردنی است اما زخم زبان خیلی سنگین است. به نظر من شاید یک دلیل اینکه امام سجاد (ع) می فرماید: الشام، الشام، الشام. یعنی شام برای حضرت زینب (س) سنگین تر از کربلا بوده، این است که در شام زخم زبانهایی به ایشان زده شد که در کربلا مشابه آنها شنیده نشد.

### داستان مقبل شأن و جایگاه شعر و شاعری، ذکر و ذاکری

اگر شما به کاشان سفر کردید قبر مقبل را زیارت کنید. مُقْبِل بعد از محتشم کاشانی می زیسته است. اصل اسمش مُقْبِل نبوده است. ظاهراً محمد شیخا بوده. ایشان یک روز عاشورا در گوشه ای ایستاده بود و به دسته های سینه زنی نگاه می کرد. دسته های سینه زنی این شعر را می خواندند: (عزا عزا ست امروز، روز عزا ست امروز، در کربلای پر خون زهرا (س) صاحب عزا ست امروز). شعر مقداری ناهماهنگ بود. مقبل هم شعر مردم را مسخره می کند و این نوحه را دست می اندازد. بعد از آن دچار بیماری جذام می شود و مورد نفرت اطرافیان قرار می گیرد. او را می برند و در خرابه ای می اندازند.

مُقبل محرم سال بعد هر طوری که شده خود را به نقطه ای می رساند که هیئت ها را ببیند وقتی می رسد باز همان شعار سال گذشته را مطرح می کنند. دلش می شکند و منقلب می شود و دو سه بیت به آن شعر اضافه می کند. با طرح این دو سه بیت که اضافه می کند، انقلابی در وجود او ایجاد می شود و به شدت اشک می ریزد و مدام گونه هایش را به خاک می مالد و گریه می کند و می گوید: به رسم کربلا من هم مثل اباعبدالله (ع) (که نقل می کنند در آخرین لحظه ها وقتی داشت به شهادت می رسید، حالتش حالت سجده مانند بود). خودش را این طوری انداخته بود روی خاک و گونه ها را به خاک می مالید و ناله می کرد.

مقبل بعد از این ناله ها شب در عالم خواب دید محفل و مجلس بسیار بزرگی آماده است و همه نشسته اند که در همین موقع محتشم کاشانی وارد شد. رسول خدا به محتشم فرمود: شعرت را بخوان. (اینجا لازم است نکته ای را متذکر شوم و آن اینکه، مصراع اول شعر محتشم از پیغمبر است ولی همه فکر می کنند از محتشم است. جریان از این قرار است که، پسر محتشم از دنیا می رود و او در مرگ فرزندش شعر می گوید. شب رسول خدا (ص) را در خواب می بیند. رسول خدا (ص) به او می فرماید: تو برای بچه ی خودت شعر گفتی چرا برای فرزند من شعر نمی گویی. محتشم به رسول خدا (ص) می گوید من تا به حال در این حوزه شعر نگفته ام و این توانایی را ندارم. پیامبر (ص) به او می گوید پس بنویس: «باز این چه شورش است که در خلق عالم است.» این هدیه من به تو. حالا بلند شو و بنویس. محتشم از خواب که بلند شد ادامه اش را می دهد و این می شود ترکیب بند معروفی که همه ی شما دیده و شنیده اید و امروز به برکت اخلاصی که در سرودن آن بوده است ذکر در و دیوارهای ما شده است.)

برگردیم به ادامه ی خواب مقبل: رسول خدا به محتشم فرمود برو بالا و شعرت را بخوان. محتشم می رود پله ی اول. رسول خدا فرمود برو بالا. پله ی دوم، باز فرمود برو بالا. پله ی سوم. باز فرمود برو بالا. پیغمبر فرمود: چون برای فرزندم حسین شعر گفتی حق داری بالای بالا بنشین. حالا شعرت را بخوان. محتشم شعرش را خواند و حال مجلس عوض شد. صدای گریه ی زنان از پشت پرده شنیده شد. پیغمبر (ص) فرمود: دیگر کافی است و محتشم شعرش را قطع کرد و هدیه اش را از دست پیامبر (ص) دریافت کرد. مقبل هم در آن مجلس حضور دارد و با خودش می گوید می دانم به خاطر بی حرمتی که کردم مرا در این مجلس تحویل نمی گیرند. می گوید در این موقع دیدم از پشت پرده صدایی می آید. حضرت زهرا (س) به پیغمبر (ص) فرمود: درست است که ایشان خطایی کرده اما یک شعر کوچکی برای حسین من گفته است به او اجازه دهید برود روی منبر بنشیند و شعرش را بخواند. مقبل می گوید من از منبر بالا رفتم اما به خود اجازه ندادم خیلی بالا بروم. چند پله ای که رفتم نشستم و شعرم را زمزمه کردم. مقبل شعرش را که می خواند می آید پایین و می گوید من هدیه ام را اول از پیغمبر (ص) گرفتم که گفت: دیگر اسم تو را مقبل گذاشتم و مقبل یعنی خوشبخت و هر کس برای

حسین من شعر بگوید مقبل است. تو خوش بختی چون برای حسین من شعر سروده ای بعد می گوید من هدیه ام را از حضرت زهرا گرفتم. مقبل هم شفا پیدا می کند و هم پس از آن ماجرا شعر می گوید و دیوان شعر ایشان موجود است.

نکته ای که در این ماجرا خیلی مهم است و بنده می خواهم روی آن تأکید کنم این است که اگر از این دست عنایات در زندگی خود داشتید آن را خیلی پاس بدارید و خوب نگه داری کنید. در اینجا رسول خدا(ص) به مقبل می فرماید هر کس در این راه آمد ما بخشی از راه را کمکش می کنیم و او را پیش می بریم. بسیاری از شما برایتان اتفاق افتاده که صدای شما گرفته است و در آن موقعیت نگرانید و شرمنده که بخوانید یا نخوانید بعد می بینید چیز دیگری شد. یا گاهی چیزی می خوانید که قبلاً فکرش را نکرده اید. اینها دارند شما را می برند.

در حوزه ی عرفان بحثی داریم تحت عنوان سیر محبی و سیر محبوبی یا به آن می گویند سالک مجذوب و مجذوب سالک. ما یا سالک مجذوبیم یا مجذوب سالکیم. در قلمرو سیر به سمت ابا عبدالله همه ی آدم ها می شوند مجذوب سالک. سالک مجذوب کسی است که خودش تلاش و تکاپویی می کند بعد خدا هم دستش را می گیرد. اما مجذوب سالک آن است که آنها دستش را می گیرند و می برند بعد اتفاقی می افتد. ابراهیم(ع) در لسان قرآن سالک مجذوب است. می گوید: «أَنْتِ ذَاهِبُ إِلَى اللَّهِ سَيِّهْدِين» من به طرف خدا می روم. خدا به زودی مرا هدایت خواهد کرد. یعنی خودش سلوک می کند و بعد مجذوب می شود. اما رسول خدا(ص) مجذوب سالک است. خود خدا می بردش. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ...» خداوند می فرماید: پاک و منزّه است آن خدایی که بنده خودش را برد. یعنی پیغمبر ما مجذوب سالک بود. پیغمبر(ص) می فرماید: هر کس برای حسین من کار کند مجذوب سالک است. در آنجا هم به مقبل اشاره می کند. هم می گوید مصراع اول شعر محتشم را من گفتم. هم محتشم در وسط شعر گیر کرد و من کمکش کردم. (محتشم هنگام سرودن شعر معروف خود به این مصراع که رسید: هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال. یعنی ذات خدا از ملال بری است ماند. می گوید گیر کرده بودم که مصراع دوم را بگویم. شب در عالم رؤیا دوباره پیامبر(ص) را دیدم. فرمود: محتشم جای خیلی سختی شعر خود را بردی. پس پشت سر آن این را بنویس: او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال. خدا در دل است و هیچ دلی هم بی ملال نیست. بیت به گونه ای است که خدا را غمگین معرفی می کند اما شما نمی توانید به شاعر ایراد بگیرید).

می گوید وسط راه هم ما کمک کردیم و کمک می کنیم. نفستان را شما پیش نمی برید. حسان بن ثابت وقتی در غدیر خم برای امیرالمؤمنین(ع) شعر گفت وقتی که تمام کرد پیغمبر(ع) کنار او آمد و

فرمود: این شعر را تو نگفتی فکر نکنی تو بودی که شعر گفتی. بلکه این را روح القدس بر زبان تو جاری کرد.

در جلسه ای که خدمت آقای موسوی گرمارودی بودیم یکی از آقایان حاضر در مجلس که در کشور هم مشهور است به آقای گرمارودی گفت: من نمی دانم در این شعر معروف "علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را" واقعاً این طور بوده که این بزرگ دینی گفته است؟ واقعاً خواب دیده یا نه؟ آقای موسوی گرمارودی گفت: شَهِدَ اللهُ. من شنیدم آن را به آقای دکتر تجدیدی که کنار من بود گفت. من از زبان آیت الله مرعشی شنیدم که فرمودند: در عالم خواب دیدم این شعر را می خوانند. صبح به کسی که کنارم بود گفتم شهریار را می شناسی. گفت اسمش را شنیده ام. گفتم برو سراغش و این شعر را از او طلب کن. گفت وقتی که من وارد خانه او شدم، نوشته ی آیت الله مرعشی را به او نشان دادم. شروع کرد به گریه کردن و گفت من این شعر را دیشب گفته ام و هنوز برای کسی نخوانده ام. بعد شعری را که گفته بود از زیر فرش بیرون آورد و گفت ببینید هنوز تازه است. این را تازه گفته ام. آقا شعر مرا تأیید کرده است.

برادران، شما مهر تأیید دارید اگر در این راه آمده اید. خیلی قیمتتان بالاست. اصلاً برای خودتان نرخ تعیین نکنید. نرخ کم شما بهشت است.

## نرخ یک مداح از دیدگاه دین

حضرت علی (ع) در این زمینه فرموده اند: لیسِ لِنَفْسِكُمْ ثَمَنٌ أَلَا الْجَنَّةُ. خودتان را به کمتر از بهشت نفروشید. هر کس از شما پرسید ارزش و قیمت شما چیست؟ بگویید: اتیکت کوچکی روی بدن ما زده اند به نام بهشت. تازه این کم آن است. البته بالاتر از بهشت هم داریم که ما نمی دانیم چیست. لذا گفته اند: در حلقه ی روز قیامت که حضرت زهرا (س) در قلب آن قرار می گیرد اولین کسانی که دور حضرت زهرا (س) طواف می کنند آنهایی هستند که در این دنیا برای حضرت اباعبدالله (ع) شعر خوانده اند. این قیمت ماست. این اعتبار عمل ماست. این اثر ماست. بنابراین برادر عزیز من وقتی که اینجا می آیی فکر نکن با پای خودت آمدی. هیچ منتهی هم بر کسی نداری. تا می توانی منتهی منت پذیر باشی. بگو خدایا از تو ممنونم که مرا اینجا آوردی، اباعبدالله از تو ممنونم که سمت را روی من گذاشتی. از تو سپاس گذارم که این عنوان را به من داده ای.

## مرثیه خوانی پیامبر

انیا تمام عشقشان این بود که برای اباعبدالله زمزمه ای داشته باشند. همه ی آنها از آدم تا خاتم مرثیه خوان اباعبدالله بوده اند. پیغمبر (طبق مطالعات من) پنج بار برای اباعبدالله مرثیه خوانده است و آن زمان

هنوز اباعبدالله بچه بود. پیغمبر در خانه می نشست و برای اباعبدالله مرثیه می خواند و چند نفر هم مستمع او بودند و یکی از آنها حضرت زهرا (س) بود. وقتی امام حسن (ع) آخرین لحظه به امام حسین (ع) فرمود: لا یوم کیومک یا اباعبدالله این جمله معروف را از زبان پیامبر شنیده بود. برادران وقتی شما مرثیه می خوانید مجرای حنجره شما نامی را زمزمه می کند که فرشتگان با افتخار از او یاد می کنند. شوقشان این است که پرو بالشان را به حسین بزنند و بگویند من از کنار این گهواره گذشتم. امام زمان (عج) در گوشه ای از زیارت ناحیه می فرمایند: افتخار جبرئیل و میکائیل این بود که پای گهواره حسین بنشینند (و ناگاه میکائیل) میکائیل کنار گهواره حسین روضه کوچکی می خواند. کل افتخار میکائیل در عالم ملکوت به این است که بگوید من برای اباعبدالله دو بیت شعر خواندم. و شما می دانید تمام اسباب این عالم به اذن پروردگاره دست میکائیل است. اشاره ای بکند طوفانها خواهند وزید. پس ارزش خود را بشناسید.

### پیامبر عاشق مداحان می باشند

همه ی شما این جمله را شنیده اید که پیغمبر فرمود: حسینٌ مَنیُّ وَاَنَا مِنْ حَسین. این جمله ادامه دارد ولی متأسفانه آن را نمی خوانند. «حسین مَنیُّ وَاَنَا مِنْ حَسین أَحَبَّ اللهُ مَنْ أَحَبَّ حَسیناً». خدا دوست دارد هر کس را که حسین را دوست داشته باشد و بعد از آن دعاست «اللهم انی اُحِبُّهُ» خدایا من حسین را دوست دارم «و اُحِبُّ مَنْ اُحِبُّهُ» هر کس هم حسین را دوست داشته باشد من عاشق او هستم. برادری که می آیی در این مجلس و مداحی می کنی یک عاشق داری کنارت، پیغمبر (ص) عاشق توست. من در جایی دیدم که زهیر یک ارادتی به اباعبدالله نشان داد. زهیر دنبال امام حسین دوید و خاکی را از زیر پای اباعبدالله برداشت و بوسید. پیغمبر این صحنه را دید. زهیر را گرفت و او را مثل حسین بوسید و فرمود: وقتی کسی حسین مرا دوست داشته باشد مثل حسین با او رفتار می کنم. یکی از مداحان بزرگ در آخرین لحظه ی زندگیش به پسرودخترش گفته بود که زیر بازوهای مرا محکم بگیرید هر وقت یواش فشار دادم مرا بلند کنید آن لحظه آقا به دیدنم آمده. مگر ممکن است کسی را که من یک عمر به او عشق ورزیدم آخرین لحظه ی حیات به دیدارم نیاید؟ بعد از لحظاتی فشار داد و گفت: بلندم کنید آقا دارد می آید.

### ارتباط مداحان ارتباط عاطفی است

شما مقام و شأن و منزلت و موقعیت بالایی دارید و این خیلی مهم است. چون ارتباط شما، ارتباط عاطفی است.

انسان دویبخش عمده ی وجودی دارد، یکی عقل و دیگری عواطف و احساسات. صدروسینه پایگاه عواطف و احساسات و سرپایگاه تعقل و اندیشه است. اگر کسی این دورابه هم گره بزند می شود "اولوالالباب". درقرآن هر کجا این واژه آمده به معنی کسانی است که عاطفه و دل راباهم دارند. کار مداح بیشتر با عاطفه ارتباط دارد. عاطفه هم برمی انگیزد و هم اثر می گذارد. در اینجا کاربرد دل است و دل هم جایگاه خداست.

رسالت پیغمبر (ص) هم کار با عقل است و هم کاربرد دل. ایشان مداح و ذاکری رادوست می دارد که هم پلی به دلها بزند و هم عقلها. عقل نور است و دل و عاطفه آب. خوب است شما هم نور بدهید و هم آب، هم اشک بگیری و هم عقلها و مغزها را تغذیه کنید. بنابراین مداحی که فقط نوحه می خواند هنوز به طور کامل مورد تأیید اباعبدالله (ع) نیست و هنوز چیزهایی کم دارد. باید در حوزه های تعقلی هم خودتان را تقویت کنید. روایات و آیات قرآن را بلد باشید و درست هم بخوانید چون گاهی وقتها بعضی از دوستان رامی بینم که حداقل روایت رانیز نمی توانند درست بخوانند. این خیلی بد است و شأن شکسته می شود. خودتان را در این بُعد سرشار کنید. وقتی در مجلس شما جمعیت حس و حال گرفتند آرام، آرام از پایین به بالا بیاید و سری هم به حوزه ی عقل مخاطب بزنید و با یک سخن یا نکته یا پیامی از عاشورا عقل راپرورش بدهید.

در این دو سه سال اخیر سعی کردم فهرستی از درسهای کربلا را تنظیم کنم و شروع به نوشتن کردم، دیدم صدتا درس شد، صد و صد و بیست تادرس، هدفم این بود که این درس هارا به برادران مداح بدهم.

بینید برادران شما هیئت راه می اندازید و چندین ساعت آدمها در اختیار شما هستند. ممکن است که تعداد کم یا زیاد باشد. خوب کاری که برای اباعبدالله (ع) باشد آدم نباید به هیچ چیز دیگری حساس باشد. بنده این نکته را که در کودکی برایم اتفاق افتاد چندین بار در این محافل گفته ام ولی دوباره می گویم زیرا که واقعاً از آن درس گرفتم. یک روز وارد مسجد شدم در آن زمان بچه بودم دیدم کسی آمد و رفت روی منبر و شروع به روضه خواندن کرد، به او گفتم فلانی کسی که در اینجا نیست برای که روضه می خوانی؟ آن شخص گفت: من یقین دارم که الآن فرشتگان خدا نشسته و دارند گوش می دهند. نباید برای شمایی که فرشتگان خدا دارند صدایتان را می شنوند و پیغمبر به شما عشق می ورزد مهم باشد که سر چهارراه مجلس داشته باشی یا جای دیگر جمعیت زیاد باشد یا کم. چرا که اگر اینها برای شما مهم شد "لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والأذى" می شود. کار خود را با این چیزها باطل نکنید.

اینکه می گویند یک قطره اشک برای اباعبدالله (ع) آتش جهنم را خاموش می کند شعار نیست واقعاً در روایات داریم. تازه از این هاهم بالاتر است. در روایت است که وقتی شما اشک می ریزید فرشتگان خدا آن رامی برند و مأموریت دارند که این اشک هارا «فیمزجونه بماء الحیوان فیطفعونها إلى خزنة الجنة»

ببرند و با آب حیات آمیخته کنند و دست نگهبانان بهشت بسپزند تا وقتی شما خواستید وارد بهشت شوید به شما تحویل دهند. حالا اینکه تحویل دهند معنایش چیست بماند. این شأن و مقام و منزلت خیلی مهم است.

من هم به ذهنم رسید که این درسها را در حد تراکت درست کنیم و به دست شما برادران عزیز بدهیم تا در هیأت لابه لای فرصتی که پیش می آید از آنها استفاده کنید. وقتی که هیأت دارند سینه و زنجیر می زنند یک لحظه بگویند عاشقان حسین (ع) اجازه بدهید از آن لبه های خون چکان یک جمله برای شما بگویم و یک هفته با این جمله زندگی کنید. یک درس از زندگی اباعبدالله (ع) مطرح کنید. مثلاً بگویند حسین (ع) با همسر و فرزندان اینطوری زندگی می کرد شما هم چنین باشید. یا حسین (ع) در کربلا با یارانش اینگونه ارتباط داشت شما نیز چنین باشید.

حضرت اباعبدالله (ع) طبق گفته ی شیخ جعفر شوشتری، هفتاد بار در کربلا هروله کرد. یعنی هفتاد بار مانند سعی صفا و مروه را پیمود. اگر شما حج رفته باشید میدانید که این سعی صفا و مروه هفت بار است و آدم وقتی به دور پنجم و ششم یا هفتم می رسد چه حالی دارد؟ نفس بند می آید. حالا امام حسین (ع) هفتاد بار این کار را کرد چون می خواست به یارانش احترام بگذارد.

اینکه بلند شده آمده باید به او حرمت بگذاری. امام تا آخرین لحظه سر یارانش را روی زانوهایش می گذاشت و خون را از صورت آنها پاک می کرد. او نیز آرام چشمانش را بازمی کرد تا بار دیگر امام را ببیند. امام (ع) هم ابراز ارادت می کرد و او را تشویق می کرد. همه ی آنها از امام سؤال می کردند: "أَوْقَيْتُ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ". پس پیامبر وفا کردیم؟ آیا تأیید می کنی؟ راضی هستی؟ و امام می فرمود: "نَعَمْ أَنْتَ أُمَامِي فِي الْجَنَّةِ. خوشا به حالت تو زودتر از من به بهشت می رسی سلام مرا به مادرم زهرا (س)، پدرم علی مرتضی (ع) و جدم رسول خدا (ص) برسان. نگران نباش من هم پشت سرت می آیم". چون گاهی وقتها درست است که صحابه از رفتن به بهشت شاد بودند اما غصه ی آنها این بود که با امام (ع) نمی روند و دارند از او جد می شوند. به همین علت امام (ع) می فرمود خوش حال باش چند دقیقه ی دیگر من هم به تو می پیوندم.

این رفتار امام (ع) را به عنوان یک درس در هیأت مطرح کنید.

شما خیلی مهم هستید. حالت شما، فرم موی شما، نوع لباسی که به تن دارید، خنده ای که می کنید، گفتگویی که می کنید همه ی اینها مهم است. پس خیلی توجه کنید و خواهش من این است که شأن آن بزرگواران را حفظ کنید. چند سالی است که خواندن بعضی اشعار مثل: «فدای چشمات برم دورت بگردم و...» باب شده و داد مقام معظم رهبری بلند شده است.

## آسیب شناسی سوگ

برادران اینقدر نگوید چشم و ابروی ابالفصل (ع) این جوری بود و آن جوری بود. اولاً شما که چشم و ابروی ایشان را ندیده اید که حالا وصفش می کنید. ثانیاً: ارزش ابالفصل که به چشم و ابرویش نیست. ارزش عباس (ع) به این است که با این چشمها حسین (ع) رامی بیند. ایمان در وجود او موج می زند. حتی وقتی وارد آب می شود عکس حسین (ع) را در آب می بیند و غیر از آن دیگر هیچ نمی بیند. چرا که ذوب در وجود برادر است. ارزش ابالفصل (ع) به شجاعت، غیرت، فتوت و پاک بازی اوست. به وقار و سلامت و جودی اوست. ارزش او به غیرتی است که در مقابل شمر نشان می دهد. (وقتی امان نامه می آورد. حضرت عباس حتی جواب او را نمی خواهد بدهد و به درخواست امام با تحکم آن را رد می کند و تسلیم نمی شود). مابه این ارزشها نیاز داریم. باز از شما می خواهم ارزش خودتان را بدانید زیرا هر کس ارزش خود را بداند خوب عمل می کند در روایات داریم، آنگاه گناه آغاز می شود که انسان ارزش خود را نداند.

## مداح باید ارزش خود را بداند

"من هانت علیه نفسه فلا تاملن شره." هر کس ارزش خود را نداند، شرانگیز خواهد شد. عنصر بزرگ باز دارنده ی ما از گناه این است که ارزش خود را بدانیم. واقعاً آن روز بدانیم دستمان در دست کیست؟ از چه کسی داریم حرف می زنیم؟ توان و استعدادی که خدا به ما ارزانی داشته برای چه کسی داریم مصرف می کنیم؟

به این حدیث امام رضا (ع) خوب دقت بفرمایید: «فَعَلَّ مِثْلَ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ عَلَيْهِ يَهْدِي الذُّنُوبَ الْعِظَامَ». بر مثل حسین (ع) باید گریه کرد چرا که گریه بر حسین (ع) گناهان بزرگ را می ریزد مانند ریزش بر گهای خزان زده. یعنی **روز** عاشورا روز تصفیه ی جامعه است و تاسوعا روز پایان گناهکاری جامعه.

قرار است شما مردم را پاک کنید. پس ببینیم چه کار کنیم تا روز تاسوعا و عاشورا از حجم گناهان مردم کاسته شود. امر به معروف و نهی از منکر در جریان راه یا کار و صحبت یادتان نرود. ای کاش شعرهای ما این چیزها را داشته باشد.

روایتی از امام صادق (ع) خدمتتان عرض می کنم، خواهش می کنم خوب دقت کنید. کلمه ای در آن وجود دارد که خواهش دارم در صورت امکان در روز تاسوعا و عاشورا آن را کف دستتان بنویسید و به آن توجه داشته باشید. کلمه ظاهر آسوده اما بسیار مهم است. روایت این است: «إِنَّهُ لَيَرَى». لَیَرَى، یعنی ما می بینیم. آن روز مابه شما نگاه می کنیم. والبته چون عصر ما، عصر امام زمان (ع) است پس بدان آن موقعی که مشغول خواندن هستی او به تو نگاه می کند. پس تو هم یک لحظه چشم های امام (ع) را ببین.

حضور او را در کنار خودت احساس کن و بدان که اگر هیچ کس در کنار تو نباشد، یقیناً امام زمان (ع) هست و این تعارف نیست. بلکه عین روایت است.

گاهی وقتها کسانی در مجلس خطاب به امام زمان (ع) می گویند: آقامن که می دانم تو گوشه ی این مجلس نشستی. ممکن است که این را از سر توصیف و نوع تشبیهاتی که داریم بیان کنند. ولی اینکه مامی گوئیم روایت است. تازه دنبال روایت را که آدم می شنود بیشتر شرمنده می شود و آن این است: «إِنَّهُ لَيَرِي مَنْ يَبْكِي فَيَسْتَعْفِرُ» در تمام مدتی که شما دارید ذکر مصیبت می کنید و روضه می خوانید ما برای شما استغفار می کنیم. هم چشمان به شماست و هم در حال استغفار برای شما هستیم. و این ما شرمنده می کند. تازه از این هم شرمنده ترمی شویم. چرا که دنبال روایت می فرماید: «فَيَسْتَعْفِرُ لَهُ رَحْمَةً لَهُ». و آخر کار شما دیگر مشمول رحمت الهی شده اید. در آن لحظه شما بهشتی هستید، آیامی توانید بعد از این خودتان را در بهشت نگه دارید؟ شاید هنر حفظ بهشت از رفتن به بهشت سخت تر باشد. این منزلت شماست. حالا یکی دو تا خواهش می خواهم داشته باشم.

### چند نکته مهم

(۱) یکی اینکه اشعاری که خوانده می شود خیلی سبک است و در این چند سال شأن نگه داشته نمی شود. شما ببینید ترکیب بند محتشم چه شکوه شعری دارد. یک بار من به کسانی که چیزهایی مثل: فدای چشمت برم دورت بگردم و از این دست جمله ها و حرفهاری خوانند، گفتم که این ها را باید برای دوست دختر گفت، نه برای امام حسین (ع) و حضرت عباس. اینها حرفهای سبک و بی ارزش و بی محتوایی است که تناسبی با شأن آن بزرگواران ندارد. خواهش می کنم از این نوع سروده ها نخوانید.

(۲) دیگر اینکه اگر محلی می خوانید که اشکالی ندارد در روایت داریم که امام صادق (ع) اینها را تأیید کرده است. اما مواظب باشید نحوه ی خواندن شما شأن شکن نباشد زیرا فضاهای محلی افق شعری را نازل می کند. پس اگر موقعی خواستید شعر محلی بخوانید به نحوه ی خواندن حواستان باشد. (هر چند من ترجیح می دهم که خیلی رسمی شعر فاخر و سنجیده خوانده شود.)

(۳) نکته ی دیگر اینکه حالت شما به هنگام خواندن به اندازه ی کل جمعیت قیمت دارد. شما خودتان چه حس و حالی دارید با شعر گریه می کنید یا نه؟ حال می گیرید یا نه؟ مردم باید ببینند که خودت حال داری و این شعر را که داری می خوانی، می فهمی و بیشتر از بقیه با آن حس می گیری. واقعاً وقتی امام حسین (ع) و امیر المؤمنین (ع) می خوانند اصلاً به اطراف نگاه نمی کردند بلکه حال خودشان را داشتند. برایشان اینها مهم نبود. در آن لحظه فقط باید خودت را ببینی نه هیچ چیز دیگری را، حیف است. زیر چشم امام زمان هستی. در قرآن آمده وقتی خدایه حضرت نوح فرمود: «وَصْنَعِ الْفُلْكَ بَاعِينَا». کشتی را زیر نظر و چشم های ما بساز. حضرت نوح بدنش لرزید و فرمود: "ای خدا تو داری به من نگاه می کنی

که کشتی می سازم؟" هر میخی که می کوید و هر تخته ای که می گذاشت بدنش می لرزید. توهم باید بدنت بلرزد زیرا که امام زمان (ع) نگاهت می کند. من اگر در این مجلس واقعاً چشمم باز شود که امام زمان (ع) را ببینم لال می شوم. (من عرف الله کل لسانه). شما باید خواندن خود را بالرزش صدایش برید و حضور امام (ع) را کاملاً حس کنید.

نکته ی دیگری که جنبه ی اخلاقی دارد من خواهش می کنم که به آن توجه کنید: ببینید برادران از نظر روانی معمولاً مردم بیش از همه به ذاکر و مداح نگاه می کنند. حتی زمانی که برنامه ی روضه خوانی از تلویزیون پخش می شود همه ی چشمها منتظر این است که دوربین روی مداح و ذاکر متمرکز شود. چون می خواهند حس و حالت او را ببینند. خیلی مراقب رفتارهای خود باشید. اگر کسی کنار تان ایستاده بود و حرفی زد که خنده دار بود و شما تبسمی زدید نباید آن تبسم گوشه ی لبان شما پدید آید. حتی اگر تشگرتی از کسی می کنید. چون شما مهم هستید.

(۴) خواهش می کنم بعضی ها را اسم نبرید چون شخصیت شکنی است. متأسفانه در محافل و مجالس ما کم نیست. آقای ذاکر وقتی که می آید و شروع به خواندن می کند می گوید در محفل مافلانی هم حضور دارد. چرا به بقیه اهانت می کنی؟ چرا یکی را به اسم صدامی کنی و بقیه را صدامی کنی؟ خواهش می کنم شخص خاصی را اسم نبرید. همه ی اینها که پای تریبون و منبر شما هستندشان و منزلت دارند. همه سربازان اباعبدالله هستند. چه می دانید شاید یکی از اینها یا رویره ی امام زمان (ع) است. اگر امام زمان امروز ظهور کند دستش را روی شانۀ او می گذارد و می گوید تو یار و همراه من هستی.

خدا رحمت کند شهید سید رضا پور موسوی را. نمی دانم شما مکاشفات او را مطالعه کرده اید یا نه؟ ایشان نقل می کند شبی داخل سنگر بودیم. تعدادی از بچه ها دور هم جمع شده بودند و با هم شوخی می کردند. من خودم را از آنها جدا کردم و در گوشه ای فانوس را گذاشتم و پتو را روی خود انداختم. تافضای نور را برای خودم نگه دارم و مشغول خواندن دعا شدم. شب در عالم رؤیا آقا امام زمان (ع) را دیدم. به من فرمود: «چرا به دوستان من اهانت کردی چرا در جمع اینها قرار نگرفتی؟ اینها دوستان من هستند.» شما چه می دانید این بچه ی کوچک هفت، هشت ساله ای که در هیأت شماسینه می زند چه قربی ممکن است داشته باشد. چه نگاه خاصی ممکن است به این بچه باشد. از کجا معلوم که این بچه زهیر نباشد. مثل همان زهیری که پیامبر (ص) بدود دنبالش و مانند حسین او را ببوسد. من خودم گاهی غبطه می خورم وقتی که می بینم حرفی را که می زنی حسی که یک بچه پای صحبت من دارد از حس خودم بیشتر است. شما چه می دانید که این منزلتش چیست؟ خواهش می کنم افراد را از هم سوا نکنید. برای بعضی ها حساب خاص باز نکنید. هدایت باید درست باشد.

سؤال {از جانب یکی از حاضرین}: چرا مدعیان تبلیغ و نشر فرهنگ اسلامی (بعضی هیئت های رسمی) خودشان افرادی را دعوت می کنند که اینگونه خواندن های غیر مجاز را اشاعه می دهند؟

پاسخ دکتر: بله خیلی بد است. باید مواظب باشند شعری که می خوانند لحن و آوایی که دارند ترانه های مبتذل را تداعی نکند. فضای لس آنجلسی درست نکنیم. شعر، نوحه، نحوه ی خواندن و حتی حرکت ها لبریز سنگینی و وقار و عظمت باشد. اگر این چنین شد ما آن اجر لازم را خواهیم برد. دعا کنید خدا توفیق دهد چرا که توفیق امر خیلی بزرگی است. توفیق پیدا کنید، خیلی خوب از این روزها استفاده می کنید. این روزهایی که درهای میان آسمان و زمین گشوده است و رحمت خدا در حال باریدن. چشم امام زمان (ع) به ماست. استغفار امام زمان (ع) بدرقه ی راه ماست. انشاء الله از این لحظات و فرصت ها درست استفاده کنیم. امیدوارم محرم امسال، باشکوه و نظم بیشتر و با بهره گیری بهتر از فرصت ها همراه باشد. چند سالی است که سنتی باب شده و بدهم نیست آن را تقویت کنید. دوستان عزیز سعی کنید دروقفه های کوچکی که هنگام مداحی ایجاد می شود یک متن چند دقیقه ای خوانده شود. یک روایت یا یک نکته در این بین مطرح شود. اصلاً خوب است کسی کنار مداح باشد و آن نکته یا روایت را بخواند. بعد دوباره ادامه بدهند. هم مداح نفسی تازه می کند و هم آن فرهنگی، که باید از طرف کربلا ابلاغ شود مطرح می شود.

به عرض شما برادران برسانم که در دوران قاجار مداحان دزفول رابه تهران دعوت می کردند و در آن زمان در تکایای ناصرالدین شاه بدون حضور مداحان دزفولی مراسم برگزار نمی شد. این راهم بدانید که بعضی از نغمات موسیقی ابداع این شهر است که هیچ جای دیگر ایران وجود ندارد. خوب حیف است شهری که خودش الگو داده و جریان آفرینی کرده حالا اینقدر منفعل بشود که بخواهد از نوحه های دیگران استفاده بکند و الگوها را از دیگران بگیرد. یک نمونه همین چلاب است که در شهر ما باب شده در حالی که جزء فرهنگ ما نیست و از جای دیگر آمده. ما همین سینه زنی و زنجیر زنی خودمان را داشتیم. خیلی به این عناصر وارداتی دل نبندید. در بعضی محافل دیدم از نحوه ی عزاداری تهرانی ها استفاده می کنند...